

مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل مبارک در پاریس: درباره مصائب حضرت بهاءالله

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل مبارک در پاریس: درباره مصائب حضرت بهاءالله¹

(جلد اول، ص. ۱۱۶ - ۱۲۵)

هُوَالله

امروز میخواهم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان کنم. در سال سوم ظهور باب یک روز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند. فردا جمعی از امراء و وزراء دولت اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند.

بعد در سفر مازندران وقتیکه رو به قلعه شیخ طبرسی تشریف می بردند شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بردند شهر آمل. روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند. هر صنفی با اسلحه ای نُجَّار با تیشه، قصاب با ساطور، زارع با بیل و

¹ نطق مبارک شنبه ۱۶ ذی قعدة ۱۳۲۹ در منزل مبارک در پاریس ۷ نوامبر ۱۹۱۱



ORIGINAL



AUDIO

کَلنگ. مقصودشان این بود که بهیئت اجتماع جمال مبارک را شهید نمایند. علماء شروع به سؤالات علیه نمودند هر سؤالی کردند جواب کافی شافی شنیدند. جمال مبارک حقیقت ظهور را به ادله و براهین ثابت فرمودند. علماء عاجز ماندند در صدد برآمدند که از نوشتجات چیزی بدست آرند. لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از خادمین جمال مبارک که موسوم به ملا باقر بود در آوردند. در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که میفرماید: ”محو الموهوم و صحو المعلوم“. ملا علی جان که یکی از علمای آمل بود، صدا را بخنده بلند کرد، گفت: فضیلت باب معلوم شد! کسیکه صحو را بصاد بنویسد، دیگر مرتبه علمش معلومست. صحو باید بسین نوشته شود، باب غلط نوشته. جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید. این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است در جواب کفیل ابن زیاد نخعی. در وقتیکه از آن حضرت سؤال از حقیقت می نماید، چند فقره جواب می فرمایند. در هر مرتبه عرض می کند. زدنی بیانا تا آنکه می فرمایند: ”محو الموهوم و صحو المعلوم“، یعنی کسیکه طالب فهم حقیقت و وصول به حق است، باید قلب را از موهومات و مسموعات تقالید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به آنچه مظهر ظهور می فرماید؛ از موهوم بگذرد و بمعلوم ناظر گردد. در وقت ظهور رسول الله یهود و نصاری هر گاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و بآن حضرت ناظر شده بودند به حقیقت می رسیدند. این کلمه صحو بصاد بمعنی هوشیاری است و سهو بسین بمعنی فراموشی و غفلت است. بسیار فرق است مابین این دو کلمه شما سهو نمودید و غفلت کردید، این عبارت صحیح نوشته شده. چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد، جمیع مبهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بریست. این فقره بسیار برعلما گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در ملاء عام بیانات بفرمایند، اکثر خلق تصدیق ایشان خواهند نمود. لذا متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند.

میرزا تقی خان، حاکم آمل از این مرحله بسیار خائف و پریشان شد. ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود، میانه قبیله نوری و لاریجانی که دو طائفه بزرگ دارالمرزند، نائره حرب و قتال تا ابد باقی خواهد ماند. لذا بخاطرش رسید که محض تشفی قلوب علماء و تسکینشان، اذیتی بجمال مبارک وارد آورد. امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشانند که نزدیک به خانه بود. میرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را سرا امر داده بود آن دیوار را از پشت خراب کنند و بمحض اینکه دیوار خراب شد، جمال مبارک را روی دست ببرند به خانه حاکم. گاشتگان حاکم نیز چنین کردند و جمال مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند به خانه میرزا تقیخان و تا لجاره خلق خواستند از آنطرف بیایند، جمال مبارک را به خانه رساندند و درب خانه را بستند و از بالای بام، فراشهای حاکم مردم را ممانعت نمودند بهر نحوی بود متفرق ساختند. و این تدبیر حاکم سبب شد که علماء نتوانستند جمال مبارک را آن روز به قتل برسانند.

بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند. و در سنه هشت از ظهور نقطه اولی، جمال مبارک را در طهران در زندانی حبس نمودند که در روز ابدأ روشنائی نداشت و نهایت تضییق نموده، یعنی به درجه ای سخت گرفته بودند که بوصف نمی آید. پاهای مبارک. در گُند بود و زنجیر بسیار سنگین در گردن مبارک. آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را می آورد به زمین؛ چوب دو شاخه ای باید زیر زنجیر بزنند. لباس مبارک را گرفته بودند، کلاه نمک کهنه پاره ای که کله نداشت بر سر مبارک گذارده بودند. جمال مبارک چهار ماه در آن محبس به آن حال بودند.

بعد از حبس بیرون آوردند و به بغداد سرگون نمودند. در بغداد یازده سال تشریف داشتند. دو سال بکردستان سفر فرمودند، مابقی را در بغداد. در آن یازده سال، جمیع اعداء در نهایت عداوت و بغضا بودند، لکن جمال مبارک در نهایت بشاشت و سرور. به قسمی معاندین در صدد ضرر جمال مبارک بودند که هیچ صبحی امید حیات تا شام و هیچ شامی امید زندگانی تا صبح نبود. در آن سنوات از جمیع جهات علماء بحضور مبارک مشرف می شدند و سؤالات علمیه می نمودند و اجوبه شافیۀ کافیه می شنیدند و این مرحله سبب اشتهار صیت جمال مبارک در اطراف شد. علمای ایران که در آنجا بودند، این قضیه را به ناصرالدین شاه نوشتند. ناصرالدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد سرگون به اسلامبول کنند به حکم سلطان عثمانی بردند به اسلامبول. بعد از چهار ماه از اسلامبول سرگون برومیلی کردند. باز به خواهش ناصرالدین شاه، از رومیلی بردند بعکا در قشله عسکریه منزل دادند. مدت حیات را در عکا بسر بردند و مسجون بودند. دیگر، بلا یای جمال مبارک که در حبس عکا وارد شد بوصف نمی آید.

بعد از ورود به حبس عکا، به جمیع سلاطین الواح نازل شد و بواسطه پست فرستادند، مگر لوح ناصرالدین شاه که آن را میرزا بدیع خراسانی برد و به او فرمودند اگر شهادت را قبول میکنی، ببر. او قبول شهادت کرده، لوح را گرفت و عازم ایران شد تا به طهران رسید و در بین راه در جائی با احباب ملاقات ننمود. در آنوقت ناصرالدین شاه در نیاوران شمیران بود که محل صیغیه است. میرزا بدیع رفت در سر تپه ای که مقابل عمارت شاهی است، منزل نمود. روزی ناصرالدین شاه در قصر با دورین تماشای اطراف بیابان می نمود دید شخصی با لباس سفید در سر تپه ای نشسته. روز دیگر باز با دورین تماشا می نمود دید همان شخص در تپه نشسته. روز سوم نیز بهمین نحو آن شخص را دید. دانست که او را حاجتی است فرستاد او را بیاورند. پرسیدند از او، تو کیستی چرا در اینجا نشسته ای؟ گفت من نامه ای از شخص بزرگی بجهت سلطان آورده ام. خواستند نامه را از او بگیرند، گفت باید خودم به دست شاه دهم او را بردند حضور شاه. شاه از او پرسید تو کیستی و چه در دست داری گفت این نامه نیست از بهاء الله به جهت شاه آوردم شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارید او را بردند حبس کردند. گفت از او پرسید رفقای تو یکاند پرسیدند در جواب گفت من کسی را نمی شناسم و رفیقی ندارم.

سه روز او را به انواع عذاب داغ و زجر کردند ابدأ اسم نفسی را نگفت. در حالیکه او را داغ می کردند عکس او را گرفته، روز سوم شهیدش کردند. شاه آن نامه را فرستاد نزد علما که جواب آن را بنویسند. بعد از چند روز علما گفتند این شخص دشمن شماست. شاه در جواب گفت من میدانم که دشمن من است، می گویم جواب مطالب او را بنویسید جواب نوشتند. شاه متغیر شده گفت من اینقدر علما را احترام می کنم انعام میدهم که چنین روزی جواب چنین نامه ای را بنویسند حال آنها چنین جواب میگویند. و جمال مبارک در آن لوح می فرماید، این امر از دو شق بیرون نیست؛ یا حق است یا باطل. شما علما را حاضر کنید و مراهم بخواید تا با آنها صحبت بداریم. اگر حق است تصدیق کنید؛ اگر باطل است، هر چه میخواهید اجراء دارید. در آن لوح به ناصرالدین شاه نصائحی فرمودند. می فرمایند به سلطنت دو روزه مغرور مباش چه قدر سلاطین آمدند و جمیع رفتند و از آنها اثری باقی نماند. این امر امر الله است تو نمی توانی مقاومت کنی، نمیتوانی منع نمائی. امرالله را هیچکس مقاومت نتوانسته و تو هم نمی توانی و عنقریب امر الهی بلند خواهد شد شرق و غرب را احاطه خواهد نمود. نصایح الهی را قبول نکرد، بهمان غرور باقی ماند تا از این عالم رفت.

باری جمال مبارک در این سخن بودند، لکن در نهایت عزت بودند مثل حبس سائرین نبود، ابدأ به کسی اعتنائی نمی نمودند. مأمورین می آمدند رجا میکردند مشرف شوند قبول نمی فرمودند. متصرف عکا پنج سال رجا و التماس کرد مشرف شود اذن نفرمودند. چندی که نگذشت که هر وقت می خواستند بیرون تشریف ببرند، تشریف می بردند. حتی در قصر که تشریف داشتند، اوقات عروسی آقا سید علی متصرف و جمیع مأمورین، از عکا بقصر که نیم فرسخی عکاست آمدند و جمال مبارک از آنها احوال پرسی هم نفرمودند. این بود خلاصه بلایا و زحمات و حبسهای جمال مبارک. والسلام.

